

بیزاری از دنیا

رسیدم به آنجا که بودند جمع بیزارها
ندانم کجا است؟ خالی از این زارها

همه در دامن این است که دانم
عاقبت بیزار کردی، ز دنیا بارها

سراجم خوشی ها باشد ناخوشی
چراستی کند مرد، سراکنده بارها

بسا رنجور گشتند از کام زیاد
بسا بیمار گشتند از دلبر و دلدارها

به وقت طرب، شد ناله دل بلند
که در جوارت نشستند، جمع بیزارها

سراجم زین جهان یکی راضی ز رفت
شده خسته از کار و مانده بسی کارها

سفر کردم از قمر، به ژرفای جان
دلی ویرانه آنجا، می کند زارها

نی از درون شدم خوش، نی از برون
درون و برون خالی شده از یارها

تو هر روز شادی نو کنی آرزو
زین کهنه کنی قهر، تازه کنی دیدارها

چه حاصل از این دقتر قهر و آشتی ترا
تو بیزار کشتی از این بیزار ها

"محمود" تو بیزار زین دیر ویرانه ای
بسا مردمان خوش کنند با زار و بیزارها

مورخ: ۸۹/۰۶/۲۶